

بنیان‌های اندیشه سیاسی – ۳۲

دوستی با شهریار

دکتر حمیدعبداللہ



شهریار اجازه دارد قوانین را به دلخواه خود تغییر دهد. او می تواند مقامات رسمی حکومتی را اگر بخواهد از کار بر کنار کند و دیگران را به جای آنها به کار گمارد. یکی از مهم‌ترین عواملی که شهریار ماکیاولی باید در نظر داشته باشد، به دست آوردن دوستی مردم است. به دست آوردن این دوستی ضرورتا به این معنا نیست که شهریار نسبت به مردم وفادار است یا می‌بایست باشد. به طور کلی، شهرت ماکیاولی مدیون رساله شهریار او است. بسیاری این کتاب را خطرناک می‌دانند، زیرا ماکیاولی راه‌هایی را به شهریاران نشان می‌دهد که «قدرت مطلق» خود را حفظ کنند و به آنها می‌آموزد که با مردم و حتی دوستان خود رفتار خوبی نداشته باشند.

او همچنین، به دلیل نوشتن رساله گفتارها نزد طرفداران حکومت جمهوری شهرتی کسب کرده است. این رساله اخیر از بسیاری جهات (کیفی و کمی) با رساله شهریار تفاوت دارد. در این رساله، ماکیاولی راه‌هایی را به مردم، رهبران و بنیانگذاران جمهوری نشان می‌دهد که از طریق آنها بتوانند به جامعه خود نظم دهند، از آزادی‌های خود مراقبت کنند، و جلوی فساد را بگیرند. این تفاوت‌ها برخی را بر آن داشته تا آشکارا اذعان کنند که ماکیاولی شهریار و ماکیاولی گفتارها و تاریخ فلورانس دو ماکیاولی متفاوتند. البته نه به این معنا که دو شخص متفاوت آنها را نوشته است، بلکه به این معنا که اندیشه‌های مندرج در این رساله‌ها در تضادند.

در آغاز فصل دوم رساله شهریار، ماکیاولی به روشنی تمایزی میان موضوعات مطرح‌شده در این دو رساله قائل می‌شود. موضوع رساله شهریار، سلاطین و سلطان‌نشینان‌اند، و موضوع گفتارها جمهور. در رساله شهریار، ماکیاولی تنها به رژیم‌های سلطنتی می‌پردازد، و در مورد انواع شیوه‌هایی بحث می‌کند که پادشاهان می‌توانند به وسیله آنها سلطنت کرده و قدرت خود را حفظ کنند. تا آنجا که به روش تحقیق مربوط می‌شود، نمی‌توان به سادگی تفاوت عمده‌ای میان این دو رساله قائل شد. هر دو آنها شامل مشاهدات تجربی و تممیم‌های تاریخی‌اند. در رساله گفتارها را می‌توان به سه بخش اصلی تقسیم کرد. تاکید بخش اول بر ساختار درونی جمهور است، موضوع بخش دوم جنگ و مسائل مربوط به آن است و بخش سوم، که شباهت زیادی با آموزه‌های شهریار دارد، مربوط به ریاست فردی است. یکی از معضلاتی که مفسران ماکیاولی با آن روبه‌رو هستند این است که آیا می‌توان یک انسجام و پیوستگی درونی میان این دو رساله یافت؟ به تصور من، پرسش اصلی پی بردن به تناقضات ماکیاولی نیست، بلکه باید این پرسش را مطرح کرد که این تناقضات (اگر تناقضاتی وجود داشته باشند) چه معنایی دارند و چه کمکی به درک بهتر سیاست در زمان حال می‌کنند؟ اگر، یک پرسش پدیدارشناختی است. به عبارت دیگر، نباید چندان نگران تضادهای موجود در اندیشه‌های ماکیاولی بود.

در نوشته‌های ماکیاولی، به ویژه در رساله گفتارها، می‌توان نشانه‌های بسیاری از تاکید بر عباراتی مانند آزادی، جمهوری و خیر و صلاح همگانی را مشاهده کرد. در این رساله، او به روشنی تصریح می‌کند که آزادی تنها در یک جمهور امکان‌پذیر است.

اما او به این نکته نیز اشاره می‌کند که رومیان، تحت لوای پادشاهان اولیه، از آزادی برخوردار بودند. ظاهراً تناقضی در این گفته‌ها دیده می‌شود. اگر آزادی تنها در یک جمهور امکان‌پذیر است، چگونه رومیان تحت لوای پادشاهان از آزادی برخوردار بودند؟ شاید به همین دلایل باشد که اندیشه‌های او در نظر برخی از مفسران سردرگم و مبهم است چرا که او توانام امکان آزادی تحت لوای جمهور را هم تایید و هم رد می‌کند. شاید بهتر باشد پیش از داوری عجزولانه در این مورد، این فرضیه را مورد توجه قرار دهیم که ممکن است اندیشه‌های ماکیاولی را، در کلیت خود، به درستی درک نکرده باشیم.

چنین به نظر می‌رسد که منظور ماکیاولی از مفهوم جمهور اشاره به آن حکومتی است که تحت قوانین آن، خیر و صلاح همگانی تأمین می‌شود. از این رو، در نزد او، این پرسش که آیا یک حکومت سلطنتی می‌تواند جمهور باشد یا نه، پرسشی متناقض نیست بلکه پرسشی است عمیق در مورد شیوه کشورداری. به عبارت دیگر، این پرسش را می‌توان چنین طرح کرد که آیا پادشاهان می‌توانند قوانینی وضع کنند که خیر و صلاح همگار را دربر داشته باشند؟ اگر فرضیه مطرح‌شده و پرسش‌های متعاقب آن را مورد توجه قرار دهیم، شاید به این نتیجه برسیم که می‌توان ماکیاولی را به گونه‌ای دیگر نیز مورد بررسی قرار داد.

او به ما می‌گوید، در زمان رومولوس^۱ و جانشینانش، خیر و صلاح همگار در شهر رم تأمین بود. از این رو، گرچه حکومت، از نظر شکل، سلطنتی بود اما محتوای آن نمونه‌ای از یک حکومت جمهوری بود. این پرسش که آیا چنین تفسیری از اندیشه‌های ماکیاولی تفسیر «درستی» است یا نه، به عقیده من چندان اهمیتی ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- بنیانگذار و اولین پادشاه شهر رم در سال ۷۵۳ پیش از میلاد

گفت‌وگو با دکترعلی پایا- بخش پایانی

گفت‌وگو از رهگذر تجربه‌های زیسته

سام محمودی‌سرابی

—شما به عنوان یک پژوهشگر فلسفه تحلیلی امکان رشد فلسفه تحلیلی در ایران را مستلزم تحقق چه شرایطی می‌دانید؟

فلسفه تحلیلی یک قلمرو جدا افتاده از بقیه بخش‌های معرفتی نیست. این مبوه در زیست‌بوم خاصی که میان اجزای مختلفش نوعی هماهنگی برقرار است رشد می‌کند. به عنوان مثال سنت تحلیلی همان گونه که پیشتر اشاره کردم از همان آغاز در جهت‌گیری در قبال تحولات علمی رشد کرد. در دهه‌های میانی قرن بیستم، پوزیتیویست‌های منطقی با الهام از پیشرفت‌هایی که در ریاضیات و منطق و فیزیک به مدد امثال هیلبرت، گودل، تارسکی و اینشتین حاصل شده بود، رویکرد خاصی را برای رشد فلسفه تحلیلی در پیش گرفتند.

ابزار اصلی این رویکرد تحلیل‌های زبانی بود. اما زبان مورد استفاده این گروه عمدتاً زبان‌های مصنوعی و تحلیل‌هایشان با استفاده از منطق ریاضی بود. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رویکرد دیگری در انگلستان تحت عنوان تحلیل زبان متعارف رشد کرد که به عوض زبان‌های مصنوعی به زبان‌های طبیعی توجه داشت و از ابزار تحلیل زبانی و نه منطق ریاضی برای انجام تحقیقات استفاده می‌کرد. اما هیچ یک از این دو رهیافت برجای نماندند. یکی از علل این امر آن بود که هیچ یک از این دو رهیافت با علم تجربی که بخش دیگری از زیست‌بوم معرفتی را در مغرب‌زمین تشکیل می‌داد هم‌سخنی نداشتند. در عوض، رهیافتی نظیر عقلانیت نقاد که با علم تجربی و ریاضیات و منطق ارتباطی بسیار نزدیک و سازنده داشت، به طوری که بسیاری از دانشمندان بنام و برنده جایزه نوبل از آموزه‌های آن بهره گرفتند، به رشد خود ادامه داد و در یک ارتباط برهم‌گزا، با بقیه اجزای زیست‌بوم، ترازهای معرفتی بالاتری را درنوردید. در جامعه ما تا زمانی که به علم تجربی، نه صرفاً از حیث جنبه‌های تکنولوژیک آن، بلکه از جنبه‌های معرفت‌شناسانه و نظری آن و نیز جنبه‌های معرفتی ناظر بر تحولات تکنولوژیک، توجه جدی مبذول نشود و این امر به بخشی از شیوه زیست جامعه بدل نشود، نمی‌توان به رشد همه‌جانبه فلسفه تحلیلی دل بست.

ممکن است کسانی از دانشگاه‌ها در رشته‌های مختلف فلسفه تحلیلی، مدرک اخذ کنند اما این صاحبان مدارک، به اعتبار آنکه در زیست‌بومی با اجزای موزون و مرتبط با فلسفه تحلیلی زیست نمی‌کنند، مسائل‌شان نیز مسائل واقعی نخواهد بود. در حالی که در مغرب‌زمین، سنت تحلیلی به معنای کامل کلمه یک شیوه زیست و سلوک عملی و نظری توانان است.

در پژوهشی که درباره علوم انسانی و اجتماعی (ها) همکاری برخی از دوستان) انجام داده‌ام و بیشتر به آن اشاره کردم از جمله به این جنبه اشاره کرده‌ام که حوزه زیستی به علم آدم آشنایی برخی طلاب با علم مرتبه اول، تازیه زیادی در عدم رشد بهینه علوم انسانی و اجتماعی جدید یا حتی تولید محصولی که از آن با نام «علوم انسانی و اجتماعی اسلامی» یاد می‌شود داشته اما در حال، اگر قرار است حوزه در عرصه علوم انسانی و اجتماعی بتواند در سطح بین‌المللی سخن محصلی ارائه دهد ضرورتاً باید با علوم مرتبه اول آشنایی تفصیلی پیدا کند. در چنین حالتی یکی از شروط امکان رشد فلسفه تحلیلی نیز فراهم شد و این فلسفه، به شرط آنکه برخی شروط دیگر نیز تحقق یابند، می‌تواند ظرفیت‌های فراخ خود را برای راهگشایی‌های معرفتی در اختیار اندیشوران ایرانی قرار دهد. یکی دیگر از این شروط لازم برای رشد فلسفه تحلیلی در ایران، فراهم بودن زمینه برای گفت‌وگوی نقادانه است. فلسفه تحلیلی محصول یک چنین گفت‌وگو در میان خود فیلسوفان تحلیلی و نیز این فیلسوفان با دیگر صاحب‌نظران است.

اگر شرایط برای چنین گفت‌وگویی در یک زیست‌بوم فراهم نباشد، نمی‌توان به رشد فلسفه تحلیلی در آن زیست‌بوم امیدوار بود. یکی از انتقادات فیلسوفان تحلیلی در حوزه علم به فیلسوفان و مورخانی مانند پولای و تامس کوهن آن بوده است که در مدل‌های پیشنهادی این فیلسوفان، جامعه علمی (و در مقیاس بزرگ‌تر جامعه اهل تخصص) نه بر مبنای نقد و ارزیابی دائم، که بر مبنای سرسپردگی میان شاگرد و استاد شکل می‌گیرد. اما فیلسوفان تحلیلی در ارزیابی‌های خود از این مدعا، نشان داده‌اند که رابطه شاگردی- استادی اگر به عوض انتقاد سالم و سازنده (در عین رعایت حرمت انسانی میان افراد) به رابطه سرسپردگی بدل شود، اندیشه از رشد موزون باز می‌ماند و علم به نوعی فعالیت حل جدول کلمات متقاطع بدل می‌شود.

—سیاری از منتقدان وطنی معتقدند اساساً نسبت فلسفه تحلیلی با فلسفه اسلامی بیش از ارتباط فلسفه قاره‌ای با فلسفه اسلامی است. ما در دل سنت خود با رویکردی منطقی – تحلیلی روبه‌رو هستیم که می‌توانیم از این بستر برای برقراری ارتباطی جدی با فلسفه تحلیلی استفاده کنیم. شما تا چه حدی با این نظر موافق هستید؟

نکته مورد اشاره شما در مورد بخش قابل ملاحظه‌ای از فلسفه اسلامی صادق است. در پاسخ به پرسش پیشین بر این نکته تاکید کردم که میان سنت تحلیلی و رشد معرفت‌های مرتبه اول (معرفت علمی) ارتباطی بسیار نزدیک برقرار است. در سنت اسلامی نیز تا زمانی که ارتباط میان علم و فلسفه، قوتمند بود؛ چنان که در قرون طلایی تمدن اسلامی شاهد آن هستیم، مایه‌های نقادانه و تحلیلی و این سنت قریه و چشمگیر است. در بررسی کارنامه علمی فیلسوفان دوره کلاسیک اسلامی، یعنی کسانی همچون فارابی، ابن سینا، ابن رشد و شیخ طوسی، این نکته برجسته است که همگی در کنار تکاپوهای فلسفی، به مطالعات و تحقیقات علمی مرتبه اول نیز اشتغال داشته‌اند. در قرن‌های بعد است که به واسطه تضعیف این سنت و گسسته شدن ارتباط میان آموزه‌های مرتبه اول علمی و کاوش‌های نظری- فلسفی، عناصر دیگری، از جمله عرفان و تصوف، در برنامه‌های تحقیقاتی فیلسوفان اسلامی پررنگ می‌شود و کم و بیش جایگاه محوری پیدا می‌کند. در تحقیق جامعی که در خصوص علل و دلایل زنجوری علوم انسانی و اجتماعی

اندیشه



با شیوه زیست چیزی نیست جز مجموعه‌ای از حدس‌ها و فرض‌هایی درباره واقعیت (خواه واقعیت طبیعی خواه واقعیت اجتماعی) و قراردادهای و رویه‌هایی برای تعامل با این واقعیات، که کنشگرانی که در یک محدوده زمانی و مکانی معین در ارتباط با یکدیگر قرار دارند، برساخته‌اند. با توجه به آنکه واقعیت‌ها مستمراً در حال تغییر و دگرگونی و تطو‌رنند و فهم و درک کنشگران (که از جمله متکی و مشتمل بر تجربه‌های زیسته آنان است) نیز به گونه‌ای مستمر در حال تغییر است، بخش‌ها و پاره‌های مختلف برساخته‌هایی که سنت لقب گرفته‌اند خواه ناخواه در گذر زمان و تطور ایام، کارایی خود را از دست می‌دهند و واقعیت، که داور نهایی امور است، از آنها فرا می‌گذرد. در به روز کردن درک خود از واقعیت مستمراً تطو‌ریابنده و بالا بردن بازده نهادهای و برساخته‌های خود برای تعامل بهتر با این شرایط تغییریابنده، کنشگران نیز باید به نحو مستمر و بی‌وقفه، با ارزیابی نقادانه سنت، فرهنگ و شیوه زیست خود، بخش‌هایی را که با واقع‌نمایی یا توان کارکردی خود را در قیاس با واقعیت تازه از دست داده‌اند، با پاره‌هایی واقع‌نما‌تر یا کارآمدتر تعویض کنند.

این رویکرد هم از جنبه مفهومی 1-Raymond Tallis, Michael Angelo’s Finger: An Exploration in Everyday Transcendence, Atlantic Books, 2010 ۲- آزمایش‌هایی که به تازگی در این زمینه به وسیله شماری از زیست‌عصب‌شناسان در انگلستان در خصوص زبان‌آموزی نوزادان به انجام رسیده نشان داده است که هر اندازه والدین در یاد دادن زبان به نوزادان خود از حرکات انگشتان و به خصوص انگشت اشاره و اشاره به اشیاء بهره بگیرند و در حین این طریق، ظرفیت‌های جمعی جامعه بشری افزایش می‌یابد و این امر توان این جامعه را برای دست و پنجه نرم کردن با مسائل پیش رو به مراتب افزایش می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها:

محققان سال‌های درازی است که به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی مشاهده کرده‌اند که نوزادان خانواده‌های طبقات متوسط در مقایسه با نوزادان طبقات کم‌درآمد، با سرعت بیشتری زبان می‌آموزند و تنوع واژگانی بیشتری پیدا می‌کنند. در آزمایش‌هایی که به آن اشاره شد محققان به مدت دو سال با گروهی از مادران از طبقات متوسط کار کردند و به آنان آموختند در زبان‌آموزی به نوزادان خود از حرکات دست و انگشتان و به خصوص انگشت اشاره بهره بگیرند. بررسی‌های بعدی نشان داد که نوزادان این مادران با سرعت به مراتب بیشتری از نوزادان در طبقه مشابه زبان را فراگرفته‌اند و توانایی‌شان در بهره‌گیری از زبان اگر از نوزادان طبقه متوسط بالاتر نباشد کمتر نیست. این آزمایش تا آنجا تأثیرگذار بوده است که تیم اجراکننده آن در نظر دارد آن را به عنوان یک سیاست به دولت توصیه کند تا در همه خانواده‌های انگلیسی به خصوص آنان که به طبقات پایین تعلق دارند تشویق و ترویج شود. در این خصوص باید به:

انجمنی مشاهده کرده‌اند که نوزادان خانواده‌های طبقات متوسط در مقایسه با نوزادان طبقات کم‌درآمد، با سرعت بیشتری زبان می‌آموزند و تنوع واژگانی بیشتری پیدا می‌کنند. در آزمایش‌هایی که به آن اشاره شد محققان به مدت دو سال با گروهی از مادران از طبقات متوسط کار کردند و به آنان آموختند در زبان‌آموزی به نوزادان خود از حرکات دست و انگشتان و به خصوص انگشت اشاره بهره بگیرند. بررسی‌های بعدی نشان داد که نوزادان این مادران با سرعت به مراتب بیشتری از نوزادان در طبقه مشابه زبان را فراگرفته‌اند و توانایی‌شان در بهره‌گیری از زبان اگر از نوزادان طبقه متوسط بالاتر نباشد کمتر نیست. این آزمایش تا آنجا تأثیرگذار بوده است که تیم اجراکننده آن در نظر دارد آن را به عنوان یک سیاست به دولت توصیه کند تا در همه خانواده‌های انگلیسی به خصوص آنان که به طبقات پایین تعلق دارند تشویق و ترویج شود. در این خصوص باید به:

انجمنی مشاهده کرده‌اند که نوزادان خانواده‌های طبقات متوسط در مقایسه با نوزادان طبقات کم‌درآمد، با سرعت بیشتری زبان می‌آموزند و تنوع واژگانی بیشتری پیدا می‌کنند. در آزمایش‌هایی که به آن اشاره شد محققان به مدت دو سال با گروهی از مادران از طبقات متوسط کار کردند و به آنان آموختند در زبان‌آموزی به نوزادان خود از حرکات دست و انگشتان و به خصوص انگشت اشاره بهره بگیرند. بررسی‌های بعدی نشان داد که نوزادان این مادران با سرعت به مراتب بیشتری از نوزادان در طبقه مشابه زبان را فراگرفته‌اند و توانایی‌شان در بهره‌گیری از زبان اگر از نوزادان طبقه متوسط بالاتر نباشد کمتر نیست. این آزمایش تا آنجا تأثیرگذار بوده است که تیم اجراکننده آن در نظر دارد آن را به عنوان یک سیاست به دولت توصیه کند تا در همه خانواده‌های انگلیسی به خصوص آنان که به طبقات پایین تعلق دارند تشویق و ترویج شود. در این خصوص باید به:

۵- بحران اندیشه اروپایی، در آخرین اثر هوسرل (که تا‌تمام باقی ماند) با عنوان بحران در علم اروپایی و فو‌نومولوژی متعالیمی (۱۹۳۶) از برخی جهات مورد بحث قرار گرفته است. روایتی خواندنی از تحولات فلسفی قرن نوزدهم اروپا به چشم می‌خورد. کارگر نقض عضو (چقدر با سمس)، بدنی که نقض دارد)، نمی‌تواند کار کند زیرا نقطه تماس کار و دست از دست‌رفته است. کار همچنین حامل فاصله‌ای است که تنها در درون آن تجلی پیدا می‌کند. خود را می‌تواند آن را به درون خود بکشد؛ تضاد بین کار فکری و کار بدی، مغز و دست، مارکس به طور ترازیک/ مضحکی با کار فکری از طریق دست خود درباره حقوق کارگران بدی می‌نوش‌ت. بدین ترتیب، یکی شدن کار و دست در عین حال متعدد متصل می‌کنند. دست‌ها با اشیاء، بدن‌ها با میل‌ها یکی می‌شوند. و کارکننده با خودش یکی می‌شود. تنها در منفری پای‌قمده یک بار دیگر بیگانه شدن کارکننده از کار خود است؛ چیزی بیرون مانده از خود کار در فرآیند عدم یکی شدن کار با خود کار و سرانجام، یکی شدن در چیز با خودش!

دست است؛ دست‌هایی که می‌نویسند دست‌هایی که کلنگ

خلاصه گفت‌وگو

دکتر علی پایا استاد مدعو دانشگاه وست‌مینستر در بخش پایانی گفت‌وگوی خود با شرق به امکان ظهور و بروز فلسفه تحلیلی در ایران می‌پردازد. وی همچنین در رابطه با نسبت فلسفه تحلیلی با فلسفه اسلامی نیز دیدگاه‌های خود را تبیین می‌کند.



سنت تحلیلی، به جد بر این نکته ای می‌فشارد که رشد معرفت در خلأ امکان‌پذیر نیست. تنها در بستر یک سنت، یک فرهنگ و یک شیوه زیست است که می‌توان از طریق تعامل با دیگران و ارائه حدس‌ها و فرض‌ها درباره واقعیت و کوشش جمعی برای نقادی و فراگذری از آنها، به شناسایی ظرفیت‌های فراخ‌تر واقعیت ناثل آمد. اما فیلسوفان تحلیلی در عین حال بر دو جنبه دیگر در خصوص سنت‌ها و فرهنگ‌ها و شیوه‌های زیست تاکید می‌پ‌ورزند. نخست اینکه، برخلاف دیدگاه فیلسوفان غیرتحلیلی، ایشان به «سنجش‌ناپذیری» میان سنت‌ها و فرهنگ‌ها و شیوه‌های زیست قائل نیستند و راه گفت‌وگوی نقادانه را میان سنت‌ها و فرهنگ‌ها و شیوه‌های زیست گوناگون همواره به می‌دانند. دیگر آنکه در مورد هر سنت یا فرهنگ با شیوه زیست و مضمون آن انتقاد بودن آن قائل نیستند. در نظر فیلسوفان تحلیلی، هر سنت یا فرهنگ

ایده‌های پرتاب‌شده—۷

امیر هوشنگ افتخاری‌راد

می‌زنند. بدین سان مقرب‌ترین نقطه کار با دست‌هاست. دست‌های آزاد شده شروع کردند به ساختن ابزار. بدین خاطر گاهی کار و دست جابجایی کرد می‌گیرند، این جابجایی‌ها هم هستند، قطع شدن دست، عموماً معادل برکناری از کار است. این وضعیت در سراسر قرن نوزدهم به چشم می‌خورد. کارگر نقض عضو (چقدر با سمس)، بدنی که نقض دارد)، نمی‌تواند کار کند زیرا نقطه تماس کار و دست از دست‌رفته است. کار همچنین حامل فاصله‌ای است که تنها در درون آن تجلی پیدا می‌کند. خود را می‌تواند آن را به درون خود بکشد؛ تضاد بین کار فکری و کار بدی، مغز و دست، مارکس به طور ترازیک/ مضحکی با کار فکری از طریق دست خود درباره حقوق کارگران بدی می‌نوش‌ت. بدین ترتیب، یکی شدن کار و دست در عین حال متعدد متصل می‌کنند. دست‌ها با اشیاء، بدن‌ها با میل‌ها یکی می‌شوند. و کارکننده با خودش یکی می‌شود. تنها در منفری پای‌قمده یک بار دیگر بیگانه شدن کارکننده از کار خود است؛ چیزی بیرون مانده از خود کار در فرآیند عدم یکی شدن کار با خود کار و سرانجام، یکی شدن در چیز با خودش!

کارکنندگان از کار برمی‌گردند، به خانه‌های خود می‌روند اما نه منتزع از فرآیند کار، آنها خسته به میل‌های خود فرو می‌روند، دستشان خود را همچنان به ریموت کنترل‌های متعدد متصل می‌کنند. دست‌ها با اشیاء، بدن‌ها با میل‌ها یکی می‌شوند. و کارکننده با خودش یکی می‌شود. تنها در منفری پای‌قمده یک بار دیگر بیگانه شدن کارکننده از کار خود است؛ چیزی بیرون مانده از خود کار در فرآیند عدم یکی شدن کار با خود کار و سرانجام، یکی شدن در چیز با خودش!

نگاه

محدوده‌های آزادی

حمید ملک‌زاده

وقتی جنگ سرد به پایان خودش رسید، فرانسه و فوکویاما ایالات متحده آمریکا و متحدان‌شان را در مقام خدایگانی پذیرفته‌شده از سوی بردگان، در نزاع برای به رسمیت شناخته شدن به جهانیان معرفی کرد. انگاری در نزاع دو آگاهی که موضوع میل‌شان حدود و آگاهی دیگری بود، در نبردی که ترس از مرگ به یکی از طرفین وارد شده بود خدایگان سروری خودش را به رسمیت شناخته دیده بود و برده نیز با پذیرفتن مقام بندگی توانسته بود حیات خودش را حفظ کند. اینک لیبرالیسم خدایگانی بود بر سریر نشسته و بقیه جهان در کار بندگی، مطلوب خدایگان را برآورده می‌کردند. شاید این علاقه صرفاً نظری در نظریه‌پرداز لیبرال تا حد زیادی متن خدایگان و بنده هگل را ناتمام فهمیده بود. نظریه پایان تاریخ فوکویاما، خدایگان و بندگی را نه به عنوان یک وضعیت آغازین برای آغاز تحول جهان سیاسی بلکه به عنوان نقطه‌ای برای پایان تاریخ به حساب می‌آورد. این‌ ضعف نظری در مدت کوتاهی خود را در واقعیت اجتماعی نشان داد تا معلوم شود که «گردیدن» نه‌تنه‌ا یک‌ا از مقولات اساسی دستگاه هگلی که یک واقعیت اساسی جاری در برهمکنش انسانی، چه در سطح افراد بشری، چه در سطح ملت- دولت‌هاست. به هر تقدیر لیبرالیسم به عنوان یک دستگاه اندیشگی برای تبیین زندگی سیاسی و اقتصادی انسان، از یک طرف و به عنوان یک دستگاه اداره امور مربوط به زندگی بشر در اشکال گوناگونی از روابط قدرت در بخش مهمی از جهان مورد توجه بوده است. با این همه در همه حوزه‌هایی که به عنوان حوزه‌های مبتنی بر ارزش‌های لیبرالیستی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند ابهامات مهمی درباره چستی لیبرالیسم به عنوان یک کلیت نظری با عملی وجود دارد. ابهاماتی که پل استار استاد جامعه‌شناسی و امور عمومی در دانشگاه پرینستون سعی کرده است در کتاب خود با عنوان قدرت آزادی، روی راس‌تین لیبرالیسم به بخشی از آنها پاسخ‌های مناسبی ارائه بدهد.استار در مقدمه کتاب می‌نویسد: «لیبرالیسم همیشه قلماری بوده است بر سر آزادی و بحث علنی، محصول اشتیاقی برای پروراندن تردید درباره همه‌چیز به طور خاص، اعتقادی به انتقاد و رقابت شدن، و اعتمادی کلی به نتیجه آن. قلماری که در میان نظریه‌پردازان لیبرالیسم باید در چارچوبی توافق‌شده، در درون یک نظام سیاسی قانونمدار که کلیت بازی لیبرالیستی را حفظ می‌کند اتفاق بیفتد. در واقع و به بیان استار» آزادی مستلزم قدرتی است به شکل دولت قانونمدار مقتدر و باصلاحیت.» کتاب استار به طور کلی به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول کتاب که از صفحات ۲۷ تا ۱۷۸ را به خود اختصاص داده است در یک چارچوب نظری سعی می‌کند مفاهیم کلی مورد نظر یک نظریه لیبرالیستی را توضیح دهد و تبیین کند. در این بخش از کتاب مفاهیمی چون قدرت و آزادی، و مباحثی مربوط به خاستگاه لیبرالیسم مطرح شده است که قابل توجه‌اند. از محتوای مطالب این بخش چنین برمی‌آید که نویسنده تاکید بسیار زیادی بر مفهوم حکومت مدرن قانونمدار به عنوان بستری که قمار لیبرالیسم در آن اتفاق می‌افتد، دارد. به نظر می‌رسد با توجه به مباحث این بخش و مسائلی که در پیشگفتار کتاب آمده است، استار تاکید زیادی بر مفهوم آزادی مثبت یا حداقل شکلی از آزادی در درون یک چارچوب پذیرفته‌شده از حقایق موضوعه دارد. اما چیزی که در جریان مطالعه کتاب به طور عمومی به ذهن خواننده خواهد رسید این مساله اساسی است که نویسنده بیش از هر چیز لیبرالیسم را به عنوان یک شیوه زندگی و در ساخت زندگی عمومی مردم مورد بررسی قرار داده است. در واقع به طور غیرقابل انکاری وقایع تاریخی و شکل‌های متمین لیبرالیسم در جریان کتاب مورد بحث نویسنده بوده است. بررسی نمونه‌های تاریخی، مشخص مانند انقلاب سال ۱۶۸۸ انگلستان در مباحث مربوط به آغاز کتاب خود موید این مساله است.

پل استار در جریان مباحثی که در بخش نخستین کتاب خود مطرح می‌کند تلاش دارد وضعیت دولت‌های قانونمدار را در مقابل شرایطی که برای دولت‌هایی که قاون اساسی محدودکننده بنیادین لیبرالیسم بوده است، مخصوصاً وقتی درباره لیبرالیسم اقتصادی و نتایج آن از لیبرالیسم پرسیده می‌شود بیشتر مسائل موجود در این حوزه مطرح می‌شوند. همچنین سوال از خیر عمومی، چه از موضعی دینی و مذهبی، چه از موضعی اقتصادی و اجتماعی از نظریات لیبرالیستی معمولاً در این حوزه‌ها مطرح شده‌اند. یکی از مهم‌ترین مسائلی که استار سعی دارد در طول مطالعه خود برای خواننده علاقه‌مند به فهم لیبرالیسم ارائه دهد تفاوت‌هایی است که لیبرالیسم با محافظه‌کاری و به طور مشخص نومحافظه‌کاری دارد. استار در این‌باره خود می‌نویسد: «این کتاب را ممکن است هم به عنوان نفی محافظه‌کاری معاصر و هم به عنوان جریان‌هایی از افکار لیبرال و سیاست پیشرو تلقی کرد. من به این دلیل به نوشتن آن همت گماردم که به‌نظم رسید شرحی کشف، موزج، در دسترس و روزآمد درباره پروژه لیبرال وجود نداشت. یا درست کم تا آنجا که من می‌دانم چنین نبود.» قدرت آزادی را نشر ثالث با ترجمه فریدون مجلسی در سال ۱۳۸۸ با تیراژ ۲۰۰۰ جلد برای خوانندگان فارسی‌زبان منتشر کرده است.